## جلسه 115-670

**دو‌شنبه - 10/02/1403**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین**

بحث راجع به دلالت صحیحه حمیری بر حجیت خبر ثقه بود که ما دلالت آن را به‌خاطر تعلیل فانه الثقة المأمون و یا فانهما الثقتان المأمونان‌ که تکرار شده پذیرفتیم.

ممکن است شما بفرمایید در کتاب الغیبة شیخ طوسی در صفحه 354 این روایت را به‌نحوی نقل می‌‌کند که مشتمل بر تعلیل نیست، می‌‌گوید اخبرنی جماعة عن ابی محمد هارون بن موسی، ‌هارون بن موسی تلعکبری، عن ابی علی محمد بن همام اسکافی قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری قال حدثنا احمد بن اسحاق القمی احمد بن اسحاق می‌‌گوید امام هادی علیه السلام فرمود هذا ابو عمر الثقة الامین ما قاله لکم فعنی یقوله و ما اداه الیکم فعنی یؤدیه، و نقل می‌‌کند احمد بن اسحاق از امام عسکری علیه السلام هذا ابو عمرو الثقة الامین ثقة الماضی یعنی ثقه امام هادی علیه السلام و ثقتی فی الحیوة و الممات چه در زمان حیات من چه بعد از وفات من او ثقه من هست، که این را می‌‌شود قرینه گرفت بر این‌که مراد از ثقه نایب نیست چون بعد از وفات امام علیه السلام دیگر عرفیت ندارد بگوییم عثمان بن سعید هنوز هم وکیل و نایب امام عسکری علیه السلام بود بعد از وفات ایشان، و لذا ثقه یعنی من کان یثق به، من کان یثق به امام هادی و انا اثق به سواء فی حیاته او بعد الوفات فما قاله لکم فعنی یقوله و ما ادی الیکم فعنی یؤدیه، ‌گفته می‌‌شود این‌که مشتمل بر تعلیل نیست. مثل این می‌‌ماند که حضرت بفرمایند زراره ثقه امین هست، آنچه که به شما بگوید از طرف من از طرف من است، ما قاله لکم فعنی یقوله، بیان وثاقت است، اما حکم ثقه چیست، قبول خبر اوست تعبدا یا وجوب قبول خبر اوست هنگامی که مفید وثوق نوعی به صدور باشد یا حتی آنی که از آقای سیستانی نقل کردند و ما تأکیدا سؤال کردیم گفتند جایی که خبر ثقه مفید وثوق شخصی باشد، وثوق نوعی هم کافی نیست باید خود ما وثوق پیدا کنیم نوع مردم وثوق پیدا می‌‌کنند از این خبر کافی نیست باید شخص ما که می‌‌خواهیم به این خبر عمل کنیم وثوق پیدا کنیم، حکمش بیان نشده، راجع به عمری هم فرمودند هذا الثقة‌ الامین این ثقه امین است پس آنچه که برای شما نقل کند از طرف من است او را حضرت فرمودند تا افراد وثوق پیدا کنند نفرمود اگر وثوق هم پیدا نکردید باز عمل کنید. ما که یقین نداریم کلام امام به همان نحو است که در کافی نقل کرده یا در جای دیگر کتاب الغیبة نقل کرده، نه، شاید آنی که احمد بن اسحاق از امام نقل کرده همینی است که اینجا از کتاب الغیبة نقل شد که دلالت بر حجیت خبر ثقه نمی‌کند.

جوابش این است که نقل به معنا به کمتر و مختصرتر عرفی است، کاملا عرفی است انسان در نقل به معنا مختصر بکند کلام را اما این‌که بخواهد کلام مختصر را مفصل کند و آن را هم تکرار کند، ‌العمری ثقتی فما ادی الیک فعنی یؤدی و ما قال لک فعنی یقول فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون و از امام عسکری هم نقل کند العمری و ابنه ثقتان فما ادیا الیک عنی فعنی یؤدیان و ما قالا لک فعنی یقولان فاسمع لهما و اطعهما فانهما الثقتان المأمونان، که جالب این است که در این نقل هم عمری ذکر شده هم پسر عمری در حالی که در این نقل کتاب الغیبة اینجا فقط عمری ذکر شده، این نقل به معنای مفصل عرفی نیست که کلام مختصر امام را این‌طور قالب‌ریزی کند و به این نحو تغییر بدهد، وثوق هست به این‌که این از امام صادر شده. و اما آن نقل کتاب الغیبة نقل به معناست و مختصرگویی است و این امر متعارفی است.

بحث راجع به این بود که فانه الثقة المأمون یعنی فانه عدل یا فانه متحرز عن الکذب و مأمون فی روایته. آقای زنجانی فرمودند ثقه در عرف روایات و رجالیین به معنای امامی عدل بوده. استشهاد هم کردند به کلام شیخ طوسی در عده. البته شیخ طوسی یک کلامی دارد در عده در جلد 1 صفحه 152 می‌‌گوید فاما من کان مخطئا فی بعض الافعال او فاسقا بافعال الجوارح و کان ثقة فی روایته فان ذلک لا یوجب رد خبره لان العدالة المطلوبة‌ فی الروایة حاصلة فیه و اما الفسق بافعال الجوارح یمنع من قبول شهادته و لیس مانعا من قبول خبره. ممکن است کسی فکر کند این خلاف آن چیزی است که دیروز ما به آن استشهاد می‌‌کردیم که ایشان موثوق‌به را امامی عدل می‌‌داند. نخیر، ‌این عبارت می‌‌خواهد بگوید کسی که ثقه فی روایته هست نه ثقه به قول مطلق خبرش پذیرفته می‌‌شود اما به شرط این‌که معارضی از امامی عدل نداشته باشد ولی شهادتش پذیرفته نمی‌شود. خبر این ثقه فی الروایة پذیرفته می‌‌شود و لو فاسق است اما به این شرط که معارضی از امامی عدل در مقابلش نباشد. راجع به اصل قبول خبر این شخص سخن می‌‌گوید، ‌اصل خبرش مقبول است ولی به شرط ان لا یکون هناک خبر امامی عدل یخالفه.

منتها عدالت مطلوبه در روایت همین است و الا ما خبر سکونی را نباید می‌‌پذیرفتیم و لو معارض ندارد این‌که پذیرفتیم در فرضی که معارضی از امامی عدل ندارد چون عدالت معتبره در خبر تحرز از کذب است منتها شرط دیگر این است که اگر این شخص متحرز از کذب امامی عدل نیست خبر امامی عدل با آن معارضه نکند.

ما عرض‌مان این است که این فرمایش آقای زنجانی که در کتاب درایه شهید ثانی هم دیده شده و از ایشان این مطلب نقل شده و همین‌طور از مرحوم وحید بهبهانی، به نظر ما درست نیست. موسوعه شهید ثانی جلد 2 صفحه 467، کتابی از ایشان آنجا هست به نام الرعایة فی علم الدرایة، ‌می گوید لم یستعمل المحدثون و علماء الرجال الثقة الا بمعنـ العدل. وحید بهبهانی هم در الفوائد الرجالیة جلد 1 صفحه 18 می‌‌گوید اذا قال فلان ثقة فالروایة المتعارفة‌ المسلمة المقبولة‌ انهم یحکمون بمجرد هذا القول بانه عدل امامی کما هو الظاهر. اما ما هیچ استظهاری این‌گونه نمی‌فهمیم. ما رجال نجاشی را ملاحظه کردیم، زیاد تعبیر ثقه در او بکار نرفته ولی در همین مقدار که بکار رفته ما پنج مورد دیدیم راجع به غیر امامی اثناعشری تعبیر کرده ثقه:

صفحه 21: ابراهیم بن ابی بکر می‌‌گوید ثقة هو و اخوه رویا عن ابی الحسن موسی علیه السلام و کانا من الواقفة.

باز، صفحه 24: ابراهیم بن صالح الاسدی ثقة روی عن ابی الحسن و وقف، ‌یعنی واقفی شد.

سوم، صفحه 40 رجال نجاشی: الحسن بن محمد بن سماعة من شیوخ الواقفة فقیه ثقة و کان یعاند فی الوقف و یتعصب، واقفی متعصب بود، ‌در عین حال می‌‌گوید فقیه ثقة.

[سؤال: ... جواب:] به قول مطلق می‌‌گوید ثقة، یک وقت می‌‌گوید ثقة فی روایته یک وقت می‌‌گوید ثقة الا انه کان واقفیا ممکن است توجیه کنید بگویید این ثقه مطلق نیست، بطور مطلق فرمود ثقة تازه با فاصله بعد از این‌که گفت روی عن ابی الحسن علیه السلام در ادامه‌اش گفت واقفی بود.

مورد چهارم، صفحه 132: حُمید بن زیاد کان ثقة واقفیا.

مورد پنجم، صفحه 216: عبدالله بن جبلة و کان عبدالله واقفیا و کان فقیها ثقة مشهورا.

مورد ششم، صفحه 444: یحیی بن سالم کوفی زیدی ثقة، ثقه به قول مطلق می‌‌گوید راجع به زیدی.

این شش مورد را ما پیدا کردیم، حالا اگر دوستان بگردند شاید در این کتاب یا کتاب‌های دیگر بیشتر شاهد پیدا کنند که ثقه یعنی مطلق من یعتمد علیه نه این‌که امامی عدل.

طبق این بیان فرمایش صاحب کفایه درست می‌‌شود، ‌فرمود قدرمتیقن از این اخبار متواتر اجمالی حجیت خبر امامی عدل است، ‌یک خبر امامی عدل پیدا کنیم که می‌‌گوید خبر ثقه حجت است، آن وقت ملتزم می‌‌شویم مطلق خبر ثقه حجت است، کدام خبر امامی عدل است که می‌‌گوید خبر ثقه حجت است؟ همین صحیحه حمیری.

ممکن است شما بگویید: بسیار خوب، اطلاق این صحیحه حمیری می‌‌گوید مطلق خبر ثقه حجت است چه عدل امامی باشد چه نباشد، منطوق آیه نبأ چی می‌‌گوید؟ می‌‌گوید خبر فاسق حجت نیست چه ثقه باشد متحرز از کذب باشد چه نباشد، راجع به خبر ثقه‌ای که عادل نیست با هم تعارض می‌‌کنند. اگر اطلاق آیه مقدم نشود لااقل تعارض می‌‌کند اطلاق آیه با اطلاق این صحیحه حمیری و تساقط می‌‌کنند در مورد حجیت خبر ثقه‌ای که متحرز از کذب است ولی عادل نیست.

جواب این است که آیه نبأ هم به قول شیخ انصاری اطلاق ندارد نسبت به کسی که فاسق است در غیر جهت راست‌گویی و دروغ‌گویی چون ان تصیبوا قوما بجهالة تناسب ندارد با آن شخصی که ثقه است ولی وقتی با زنش دعوا می‌‌کند توهین به او می‌‌کند، خب چه ربطی دارد به این خبرش؟ تو چرا وقتی با زنت دعوا می‌‌کنی به او می‌‌گویی نادان، ‌توهین است، توهین حرام است، او هم می‌‌گوید توریه می‌‌کنم، ‌مقصودم یعنی نادان به اصول فقه و فروع علم اجمالی است، می‌‌گوید شنیدیم توریه بعضی‌ها می‌‌گویند حلال است ولی به‌عنوان اولی نه این‌که عنوان دیگری بر او منطبق بشود مثل عنوان توهین به مؤمن، ‌حال این آقا این‌جوری است، فاسق است از این حیث که با همسرش جوری سخن می‌‌گوید اذلال اوست توهین به اوست، ‌آیه این را می‌‌گوید؟ آیه می‌‌گوید ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین و شامل آن شخص ثقه‌ای می‌‌شود که اخلاقش تند است، اسم همسرش را یک جوری می‌‌برد که مصداق تنابز بالالقاب می‌‌شود.

[سؤال: ... جواب:] آیه اطلاق ندارد انصافا، لااقل اجمال دارد نسبت به شمول همچون فاسقی، ‌وقتی اطلاق نداشت دیگر تعارض هم با اطلاق صحیحه حمیری نمی‌کند. ... ما که مفهوم آیه را نپذیرفتیم، ‌بر فرض هم بپذیریم می‌‌گوید خبر عادل حجت است، مثبت است منافات ندارد خبر ثقه هم حجت باشد، بحث در منطوق آیه نبأ است که می‌‌گوید فاسق خبرش معتبر نیست می‌‌گوییم انصراف دارد به فاسقی که شاید دروغ بگوید شاید قول به غیر علم بکند اما فاسقی که در بحث قول به غیر علم محتاط‌تر از عادل‌ها هست، فقط عصبی است، ‌کنترل نمی‌کند اعصاب خودش را با همسرش بدگویی می‌‌کند و به او توهین می‌‌کند این فاسق است ما نمی‌گوییم عادل است. خدا رحمت کند مرحوم حاج شیخ عبدالله مامقانی را، ‌گفتند یک روز نماز جماعت نیامدند، ‌رفتند در خانه‌اش آقا چرا نماز جماعت نیامدی امام جماعت ما هستید گفت من فاسق شدم زنم خیلی عصبانی بود هر چه که به ما گفت آخرش گفتم خودتی، فاسق شدم و لذا نمی‌توانم امام جماعت بشوم، خدا رحمتت کند کجایی بیایی ببینی...

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که ما مطمئنیم که این ثقه است در نقل. ... عادل هم ممکن است یک جا گناه بکند، معصوم که نیست، عادل را شما با معصوم اشتباه می‌‌گیرید، ‌عادل معصوم که نیست او هم ممکن است گناه بکند، معنای عادل این نیست که یقین داریم گناه نمی‌کند، بله معنای ثقه هم این نیست که یقین داریم دروغ نمی‌گوید، در شرایط استثنایی ممکن است دروغ بگوید ولی ثقه است، ‌ثقه عادی است، عادل هم در شرایط استثنایی ممکن است گناه بکند ولی در شرایط غیر استثنایی عادل است و الا عادل هم ممکن است گناه بکند، ‌ثقه هم ممکن است دروغ بگوید، ‌با هم فرقی نمی‌کنند در این جهت.

[سؤال: ... جواب:] حالا دیگر او را توضیح دادیم گفتیم به کسی بگویند مدیر کاروان مأمونی هست خانم‌ها را بروید در کاروان او ثبت‌نام بکنید بعد یکی بیاید بگوید کی این مأمون است؟‌ من دیدم تلفنی با همسرش که صحبت می‌‌کرد به او تندی کرد، این آقا توهین می‌‌کند به یک مؤمن، چه ربطی دارد مأمون کل شیء‌ بحسبه. ... اگر امامی نبودنش سبب اتهام او می‌‌شود بله او ثقه نیست، ولی مثل سکونی، سکونی اگر عامی است که شیخ طوسی می‌‌گوید کان قاضیا عامیا و لکن آنقدر ثقه است که در بحث تشییع جنازه میت از امام صادق علیه السلام نقل می‌‌کند که اگر رفتید تشییع مخالف مبادا جلوی جنازه او حرکت کنید فان الملائکة یستقبلونه بالوان العذاب، ‌آن وقت با آن گرزهای آتشین می‌‌آیند به استقبال این مخالف، شما هم به آتش او می‌‌سوزید، سکونی این حدیث را نقل می‌‌کند حالا یا اشتباه کرده شیخ طوسی که می‌‌گوید کان قاضیا عامیا یا اگر اشتباه نکرده آنقدر سکونی ثقه است که من حتی این حدیث را هم نقل می‌‌کنم و هیچ تغییری هم نمی‌دهم، مخالف که معلوم است یعنی چی، ‌نگفت ناصبی، ‌گفت مخالف.

­روایت سوم صحیحه عبدالله بن ابی یعفور است می‌‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم لیس کل ساعة القاک و یجیء الرجل من اصحابنا فیسألنی و لیس عندی کل ما یسألنی عنه فقال علیه السلام فما یمنعک من محمد بن مسلم الثقفی فانه قد سمع من ابی و کان عنده وجیها. وسائل الشیعه جلد 27 صفحه 144.

ممکن است کسی بگوید امام کبرا را بیان کرد فما یمنعک من محمد بن مسلم الثقفی یعنی ما ما یمنعک من قبول خبره. نگویید شاید ما یمنعک من قبول رأیه باشد، می‌‌گوییم محمد بن مسلم مجتهد بود فقیه بود اما عبدالله بن ابی یعفور که لبوفروش نبود او هم فقیه بود ارجاع فقیه به رأی فقیه آخر این عرفی نیست، و لذا ارجاع داده عبدالله بن ابی یعفور را به احادیث محمد بن مسلم و لذا گفت و لیس عندی کل ما یسألنی عنه. ظاهرش لااقل ظهور اطلاقیش این است که شامل اخذ حدیث از محمد بن مسلم می‌‌شود.

جواب این است که امام کبرا را ذکر نکرد، فما یمنعک من قبول خبره یا فما یمنعک من الرجوع الیه؟ چرا نمی‌روی از او بپرسی، ‌حالا از او بپرس بعد مطلقا قبول کن یا نه، به شرط حصول وثوق نوعی قبول کن یا به شرط وثوق شخصی قبول کن، این‌ها را که ندارد، فما یمنعک من قبول خبره که نیست، فما یمنعک شاید باشد فما یمنعک من الرجوع الیه و السؤال. پس این دلالت نمی‌کند.

روایت چهارم صحیحه یونس بن یعقوب است عن ابی عبدالله علیه السلام أما لکم من مفزع أما لکم من مستراح تستریحون الیه ما یمنعکم من الحارث بن المغیرة‌ النضری وسائل جلد 27 صفحه 145.

رجال سند هم غیر از این‌که معتبرند از اجلاء هستند که بعید نیست این حدیث هم وثوق‌آور باشد. و لکن اشکال این است: أما لکم من مفزع أما لکم من مستراح تستریحون الیه ما یمنعکم من الحارث المغیرة النضری کجا به این معناست که قبول کنید خبر حارث بن المغیره را؟ این هم می‌‌گوید ما یمنعکم من الرجوع الیه، چرا نمی‌روید سراغ حارث بن مغیره از او حالا یا اخذ فتوا کنید یا اخذ حدیث کنید حالا بعد اگر وثوق پیدا کردید عمل می‌‌کنید و نوعا هم وثوق حاصل می‌‌شود، شاید این‌طور می‌‌خواهد بگوید.

روایت پنجم توقیع اسحاق بن یعقوب است، کلینی یک کتابی دارد به نام رسائل الائمة، ظاهرا این توقیع در آن کتاب بوده، اصل این‌که کلینی این توقیع را نقل کرده هم در کتاب الغیبة شیخ طوسی است هم در کتاب کمال الدین صدوق است، این‌که در کتاب الخمس و الانفال بعض معاصرین گفتند چرا کلینی این حدیث را در کافی نقل کرد این نشانه عدم اعتنای کلینی است به این حدیث، جواب این است که اصلا کافی توقیع‌ها را نقل نمی‌کند توقیعات را گذاشته برای آن کتاب رسائل الائمه‌اش. چه جور کلینی بی‌اعتنا بوده به این توقیع در حالی که قطعا به افراد مختلفی این توقیع را نقل کرده یا در همان کتاب رسائل الائمه ذکر کرده. پس این مطلب که در کتاب الخمس و الانفال صفحه 57 مطرح شده درست نیست.

کلینی که سند تا کلینی مسلم است نقل می‌‌کند از اسحاق بن یعقوب، می‌‌گوید سألت محمد بن عثمان، نایب دوم امام علیه السلام، العمری، ان یوصل لی کتابا قد سألت فیه عن مسائل اشکلت علیّ فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام اما ما سألت عنه ارشدک الله و ثبتک تا اینجا می‌‌رسد فاما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله.

اول بحث سندی بکنیم چون اشکال در اسحاق بن یعقوب هست که توثیق ندارد.

مرحوم آقای صدر خواسته این حدیث را معتبر کند و بعدش هم استدلال کند به آن بر ولایت فقیه. ایشان گفته که اسحاق بن یعقوب اگر توقیعی اصلا به او وارد نشده بود می‌‌آمد می‌‌گفت توقیع از امام زمان به من رسید این به این معنا بود که شخص رذل خبیثی است که می‌‌آید به امام زمان خودش نسبت می‌‌دهد که من از او سؤال‌هایی پرسیدم و او برای من توقیع فرستاد و اگر این شخص رذل خبیث بود کلینی می‌‌فهمید پس قطعا رذل خبیث نیست. می‌‌گوییم رذل خبیث نیست شاید یک مؤمن عادی است که احیانا مظنونات خودش را هم نقل می‌‌کند. ایشان فرموده: اصل توقیع ثابت می‌‌شود چون این رذل خبیث نیست پس امام به او توقیع فرستاده، ‌شیخ طوسی هم در کتاب غیبت فرموده توقیعات لم تکن ترد الا علی الثقات، پس کشف می‌‌کنیم که اسحاق بن یعقوب ثقه است.

این را ما قبلا جواب دادیم گفتیم این تعبیر شیخ طوسی به این معنا نیست که کسانی که توقیع به آن‌ها می‌‌رسید ثقات بودند، نه، وسایط بین نواب اربعه و بین شیعه این‌ها ثقات بودند، دفتر نایب خاص امام زمان در بغداد است ولی در هر شهری یک افرادی بودند که آن توقیعات ابتدا برای آن افراد فرستاده می‌‌شد بعد آن افراد این توقیعات را می‌‌فرستادند دست صاحبان‌شان مثل اسحاق بن یعقوب، آن افراد واسطه ثقات بودند، چه ربطی دارد به این‌که هر کسی که یک نامه‌ای بنویسد به امام زمان امام زمان هم جوابش را بدهد او ثقه باشد.

ولی احتیاط به این مطلبی که ایشان استشهاد کرده نیست، چرا؟ برای این‌که اصل این‌که اسحاق بن یعقوب اگر توقیعی که برای او نبود را ادعا کند خبیث رذل است و اگر خبیث رذل بود بر کلینی مخفی نمی‌ماند این را اگر قبول کنیم که قبول داریم دیگر احتمال این‌که این اسحاق بن یعقوب یک فرد عادی است که اعتماد بر مظنونات می‌‌کند در صورتی جا دارد که نقل از روی حافظه بکند. آدم نقل از روی حافظه که می‌‌کند اگر ثقه نباشد مظنوناتش را هم می‌‌گوید، محتملات را هم می‌‌گوید، شاید اسحاق بن یعقوب این‌طوری بود، اگر اسحاق بن یعقوب نقل به معنا کرده این مطالب را برای کلینی واقعا خبیث رذل نیست اصل توقیع درست است اما دقیق نقل نکرده، این یک انسان عادی بود توثیق ندارد. اما اگر احراز کنیم که نقل اسحاق بن یعقوب از حافظه نیست که انسان مطمئن می‌‌شود این توقیع به این مفصلی با آن الفاظ مشخص این‌ها را نمی‌آید به صورت شفاهی برای کلینی نقل کند و کلینی هم به نقل شفاهی او اکتفا کند.

[سؤال: ... جواب:] حالا بخطه او ادعا کرد به خط امام زمان توقیع به من رسید اما در نقل برای کلینی ممکن است کسی بگوید نقلش شفاهی بود ما می‌‌خواهیم بگوییم وثوق هست به این‌که او از روی همان توقیع کتبی خواند برای محمد بن یعقوب کلینی این توقیع را، اگر ‌این را مطمئن بشویم سند درست می‌‌شود چون اصل این‌که جعل و تزویر کند این لا یصدر الا من خبیث رذل او هم با آن اهتمامی که توقیعات داشته در آن زمان. ... بعد افتضاحش مشخص شده احمد بن هلال عبرتایی. او هم اگر افتضاحش مشخص نبود وثوق پیدا می‌‌شد که آدم شریفی است، باطن افراد را که انسان نمی‌داند، اسحاق بن یعقوب ظاهر الصلاح بودنش را ما می‌‌گوییم، حسن ظاهرش را می‌‌گوییم نزد کلینی، و الا باطنش ممکن است هر چه باشد، حسن ظاهر نزد کلینی داشت قطعا به این معنا در این حد که با حسن ظاهرش کلینی یقین پیدا کرد که او خبیث رذل نیست.

[سؤال: ... جواب:] حالا او مطمئن نشد که این خط امام زمان است یا او ممکن است توقیع را قدیم بود از روی توقیع استنساخ کرده بود اسحاق بن یعقوب و می‌‌خواند برای افراد آن توقیع را نگه داشته بود که این طرف و آن طرف نبرد که از بین نرود، بالاخره خلاف وثوق است که انسان بگوید نقل از روی حافظه می‌‌کرده اسحاق بن یعقوب. بهرحال ما ادعای‌مان این است که اگر مطمئن بشویم وثوق پیدا کنیم نقل از روی حافظه نبوده ما هم اعتماد می‌‌کنیم به این توقیع.

اما به لحاظ متن ان‌شاءالله ببینیم متن این حدیث آیا اصلا دلالت بر جلالت قدر اسحاق بن یعقوب می‌‌کند که شیخ انصاری فرموده تا بعد بگوییم سؤال هایش خیلی در حد بالا بود در حد درس خارج بود و اهمیت بدهیم به سؤال‌های او، طبعا جواب از سؤال‌های او هم اهتمام بیشتری پیدا می‌‌کند یا اساسا این جواب‌ها اشکال جدی دارد، این را ان‌شاءالله فردا دنبال می‌‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.